



درس تفسیر سوره مبارکه جن جلسه ۳

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَىٰ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَنْبَغْتَ اللَّهُ أَحَدًا (۷) وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتٍ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا (۸) وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (۹) وَأَنَا لَا نَذْرَىٰ أَشَرٌ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) وَأَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِمَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا (۱۱) وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنَ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) ﴿

سوره مبارکه «جن» همان طوری که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد و عناصر محوری آن هم معارف دین یعنی توحید و وحی و نبوت است، قصه‌ای که برخی از جن‌ها به حضور حضرت در جلسه درس آن حضرت و تفسیر آن حضرت شرکت می‌کردند و گزارش را به قومشان منتقل می‌کردند، مطرح شد. آنچه در سوره مبارکه «احقاف» آمده، ظاهراً غیر از چیزی است که در این سوره آمده است. در آن سوره ظاهراً یک جن یهودی وارد محفل حضرت می‌شود، گزارشی می‌گیرد و به قوم خود منتقل می‌کند که گفتند کتابی است که ﴿أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾، رفتند و به

قومشان گزارش دادند، گفتند: ﴿يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾^۱، اینها یا جریان مسیح (سلام الله علیه) را ادراک نکردند یا نظیر بسیاری از یهودی‌هایی بودند که به همان یهودیت ماندند و مسیحی نشدند. همان‌طوری که در انسان‌ها افرادی بودند که در یهودیت ماندند و با آمدن حضرت مسیح (سلام الله علیه) مسیحی نشدند، اینها هم همین‌طور بودند با همان یهودیت خودشان ماندند.

پرسش: ...

پاسخ: به هر حال خود انسان‌هایی که یهودی بودند و مسیحی نشدند و بعد مسلمان نشدند با اینکه در تورات سخن تبشیر مطرح است، در جریان جن‌ها هم همین‌طور است؛ اما این قصه ناظر به مشرکان است؛ یعنی این جن مشرک بود بعد با شنیدن معارف توحیدی قرآن کریم موحد شد، برای اینکه می‌گوید ما این کتاب را که شنیدیم: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً﴾، این ﴿وَلَنْ نُشْرِكَ﴾ یک عطف بیانی است، یک تفسیر و تبیینی است از «آمَنَّا بِهِ» معلوم می‌شود که قبلاً گرفتار شرک بودند و الآن موحد شدند و مؤمن شدند و مانند آن، پس با جریان سوره «احقاف» کاملاً فرق می‌کند، این یک.

تعبیری که در این سوره آمده با آن سوره خیلی تفاوت دارد؛ آنجا از قرآن به عنوان «عجب» یاد نشده است، فقط دارد که کتابی بعد از موسی^۱ آمده که مردم را به حق دعوت می‌کند؛ اما اینجا از او هم به قرآن یاد شده است هم به عجب؛ مستحضرید که «عجب و عجیب»؛ مثل «عدل و عادل» است که عدل مبالغه در کار را می‌رساند. وقتی گفتیم «زید عدل»، قوی‌تر از آن است که بگوییم «زید عادل». اگر بگوییم «قرآن عجب»، قوی‌تر از آن است که بگوییم

۱. سوره احقاف، آیه ۳۰.

«قرآن عجیب». این تعبیر به عجب کرده است. ﴿قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ و ما به این رشد ایمان آوردیم، دیگر مشرک نیستیم. معلوم می شود قبلاً گرفتار شرک بودند.

مطلب دیگر این است که این شرک را هم از علمای خودشان یا اندیشوران ظاهری خودشان فرا گرفتند، گفتند ما این حرف ها را از دیگران یاد گرفتیم، هیچ فکر نمی کردیم که کسی درباره خدا دروغ بگوید. بگویند خدا شریک دارد، خدا صاحبه دارد، خدا پسر دارد، خدا دختر دارد! اینها را فکر نمی کردیم، اگر یک عده می گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾^۲ ما باور می کردیم، اگر یک عده می گفتند: ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ ما باور می کردیم. اگر یک عده می گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا﴾^۳ ما باور می کردیم. اصلاً فکر نمی کردیم یک موجود ممکن درباره خدا دروغ بگوید. بعد معلوم شد که این حرف ها در همین جوامعی که ما مبتلا هستیم، اینها قول شطط دارند. «شطط»؛ یعنی از مرز گذشتن. یا به طرف حق می گذرند یا به طرف اثبات. اگر از مرز حق به طرف نفی گذشتند، می شود الحاد و نفی توحید و نفی مبدأ و مانند آن. اگر به طرف اثبات گرایش پیدا کردند، تجاوز از حد است در محدوده اثبات، می شود شریک قائل بودن، ﴿هُؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا﴾ و امثال آن. تعطیل در اثر شطط به طرف نفی است، تشبیه در اثر شطط به طرف اثبات. ذات اقدس الهی برای اینکه دین خود را حفظ بکند، از صدر تا ساقه برای حفاظت قرآن برنامه ریزی کرده است.

پرسش: ... از کجا معلوم که ابلیس از ابتدا سراغ طایفه خودش که جن هستند نرفته بود؟

پاسخ: ممکن است، چون از اینها ابلیس سخنی نگفتند، حالا ممکن است که ابلیس آنها را گمراه کرده باشد. ابلیس اصراری ندارد به اینکه قوم خود را گمراه کند. نسبت به انسان عداوت دارد. نسبت به جن و قوم خود عداوتی ندارد. در قرآن کریم این به عنوان اینکه در بین ملائکه است و خدا را عبادت می کند، معرفی شده است؛ اما از بعضی از

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

۳. سوره نحل، آیه ۸۶.

آیات برمی آید که او در درونش کفر نهاده شده بود، چون دارد: ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۴، این آقایان این «کان» را به معنی «صار» گرفتند؛ یعنی «صار من الکافرین»! اگر ما دلیل قطعی داشته باشیم که قبلاً او موحد بود بعد کافر شد، این «کان» به معنی «صار» است؛ اما وقتی دلیلی نداریم، «اصالة الظهور» حجت است. این ﴿كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ یعنی در درون او این نفاق بود؛ منتها در آزمون الهی روشن شد. ﴿وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ اگر برهان قطعی داشتیم که جلوی «اصالة الظهور» را بگیرد، این «کان» بشود «صار»؛ اما اگر دلیلی نداشتیم «اصالة الظهور» که حجت است این «کان»؛ یعنی خود «کان»، در درون او کفر نهاده شده بود؛ منتها با آزمون الهی خود را روشن کرد.

اینها می گویند عده ای ما را گمراه می کردند، ما فکر نمی کردیم درباره خدا کسی دروغ بگوید. شطط داشتند. اینها تدروی داشتند یا در نفی تدروی داشتند که منکر اصل مبدأ بودند یا در اثبات تدروی داشتند، شریک قائل بودند، صاحبه قائل بودند، پسر قائل بودند، دختر قائل بودند که فرشته ها را «بنات الله» می پنداشتند، عیسی^۱ را «ابن الله» می دانستند، عزیر را «ابن الله» می پنداشتند و مانند آن.

بنابراین ظاهر جریان سوره «احقاف» با جریان سوره «جن» دو قسمت است: ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾، برای ما با بیانات توحیدی قرآن کریم ثابت شد که او «لا شریک له». ﴿وَإِنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا﴾، اینها را ما از قرآن یاد گرفتیم که ﴿مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾، نه ﴿عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ﴾ حق است، نه ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ حق است، نه ملائکه «بنات الله» حق است، نه ﴿اتَّخَذَ صَاحِبَةً﴾ حق است. اینها حرف های باطلی است.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾، ما گرفتار یک عده سفها بودیم که بی جا دین را تبلیغ می کردند، ما هم گوش دادیم و گرفتار شرک پروری آنها و مشرک پروری آنها شدیم و ما فکر نمی کردیم که کسی به نام خدا دروغ بگوید: ﴿وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾، برخی ها نقل کردند که این آیه شش و هفت جزء ﴿أَوْحَىٰ إِلَيَّ﴾ است نه کلام جن! ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ﴾؛ یعنی ﴿قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ﴾ که این قسمت عده ای از انسان ها به جن پناهنده می شدند، به دنبال این جن گیرها و جن پڑوها می رفتند و اما اثبات این مطلب آسان نیست. در اثنای این بگوئیم این دو تا آیه جزء ﴿أَوْحَىٰ إِلَيَّ﴾ است نه جزء کلام جن، این بعید است.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾، حالا این قصه که اینها وقتی وارد سرزمینی می شدند، می گفتند ما پناه می بریم به عزیز این سرزمین از شرّ شرورهای این سرزمین، آیا این در جاهلیت درست است یا درست نیست؟ این نقل شده، مرحوم شیخ طوسی و دیگران هم این را نقل کردند.^۵

﴿وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾، چون بحث درباره مسئله بعثت و نبوت و آمدن وحی و آمدن قرآن است، این نشان می دهد که مسئله بعثت، همان بعث رسالت است، نه بعث معاد؛ البته مرحوم شیخ طوسی و همفکرانشان این بعث را بعث معاد گرفتند^۶ و قول به اینکه بعث رسالت است، آن را هم به عنوان «قیل» نقل کردند.

پرسش: ...

پاسخ: اگر در این فضا باشد بله؛ اما در آن فضا باشد به هر حال حرف شیخ طوسی را باید با برهان دیگر رد کرد.

۵. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۸.

۶. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۹.

﴿وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهْبًا﴾، این جن به دیگران گفتند که یک خبر جدیدی در عالم اتفاق افتاده است. ما قبلاً در اثر ارتباطی که با ملائکه داشتیم، چون ارتباط جن با ملائکه تقریباً قوی‌تر از ارتباط جن با انسان‌ها است، برای اینکه خود ابلیس که ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾،^۷ سالیان متمادی - شش هزار سال - در بین فرشته‌ها سرگرم عبادت بود. ارتباط اینها با یکدیگر بیش از ارتباط جن با انسان‌هاست. اینها براساس اینکه ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾،^۸ مسئولان تدبیر امور آسمانی فرشته‌هایی هستند که مدبرات امر هستند. اینها استراق سمع می‌کردند که ببینند این ملائکه چه می‌گویند، چه دستوری می‌گیرند، چه دستوری می‌دهند. این کار را می‌کردند. حالا یا در راه حق اینها مؤمن دارند، کافر دارند یا در راه باطل. آنها که در راه باطل کار می‌کردند، تمام این مغالطه‌ها و شبهه‌ها از آنهاست که ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكَاؤُنَ إِلَىٰ أُولِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوهُمْ﴾،^۹ عده‌ای هم که وارد مجلس پیغمبر و مسجد پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) می‌شدند، اصلاً فقط به این منظور می‌آمدند که حرف خودشان را بزنند. در سوره مبارکه «انعام» فرمود اینها که در مسجد تو می‌آیند، دو گروه هستند: یک عده می‌آیند که فقط حرف خودشان را بزنند نه حرف تو را بشنوند، اینها نمی‌آیند که حرف تو را بشنوند، می‌آیند حرف خودشان را بزنند. درباره آنها به یک نحوه برخورد کن؛ اما آنهایی که به مجلس درس تو می‌آیند، سلام ما را به آنها برسان، خودت به آنها سلام بکن: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾،^{۱۰} وجود مبارک پیغمبر وقتی درس تفسیر می‌گفت، اوّل سلام می‌کرد، حالا یا مستمعین «سلام الله» را تحویل می‌گرفتند یا سلام را از رسول خدا تحویل می‌گرفتند. فرمود اینها که می‌آیند مجلس درس، سلام ما را به اینها برسان!

۷. سوره کهف، آیه ۵۰.

۸. سوره فصلت، آیه ۱۲.

۹. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۱۰. سوره انعام، آیه ۵۴.

گاهی مثلاً گفته می‌شود که قم الآن انبار علم است، علم را برای خود علم می‌خوانند. علم این قدر در قم لازم نیست، عده‌ای باید سفر کنند؛ ولی آنها بدانند چه در مشرق عالم، چه در مغرب عالم، اگر یک روحانی یا غیر روحانی بخواهد به قرآن استدلال کند، این به قم متکی است. این به حوزه قم متکی است، اینجا سنگر است، اینجا از آسمان و زمین هر شبهه‌ای که بیاید دفع می‌کند. تا قم نباشد، مسجد اعظم نباشد، جلسه تفسیر نباشد، حمایت از قرآن نباشد، صیانت از قرآن نباشد، یک روز کسی می‌گوید قرآن - معاذالله - رؤیای پیغمبر است. یک روز دیگری می‌گوید - معاذالله - قرآن قرائت پیغمبر از جهان است، این یک کتاب عادی است! این تیر می‌خواهد، این تیراندازی می‌خواهد، این شبهه‌شناسی می‌خواهد. اگر کسی در غرب عالم رفت، در شرق عالم رفت، دارد برای مردم سخنرانی می‌کند، می‌گوید خدا در قرآن گفت، این به قم متکی است. اینجا دارد قرآن را حفظ می‌کند؛ عظمت قرآن را، صیانت قرآن را، و حیانت قرآن را، عصمت قرآن را، نزاهت از تحریف را حفظ می‌کند. آن وقت آن مبلغی که در مغرب عالم یا در مشرق عالم می‌گوید خدا در قرآن چنین گفت، دستش پُر است. اگر این سنگر نباشد، اگر این آسمان نباشد، اگر این تیراندازی نباشد، اگر این شهب نباشد، اگر این شبهه‌زدایی نباشد، هیچ کسی نمی‌تواند دهن باز کند بگوید خدا در قرآن این را گفته، برای اینکه در کنارش بگوید این قرآن رؤیای پیغمبر است - معاذالله - این قرآن قرائت پیغمبر است و یک کتاب عادی است! غرض این است که عظمت قرآن، اصل قرآن، صیانت قرآن، کیان قرآن، سنگر قرآن در همین حوزه‌ها و عظمت‌های علمی است. الآن هم همین‌طور است.

فرمود از آسمان تا زمین ما مأمور داریم. آنجا که بخواهد وحی صادر شود، کسی حق گوش دادن ندارد: ﴿فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾، اینها گفتند یک خبر جدیدی است. قبلاً بود؛ اما نه به این شدت. این تیراندازی الآن شروع شده؛ البته در قرآن راجع به این شهب سه بخش است: اعم از قرآن و علوم طبیعی و اشعار جاهلی. اصل

اینکه در نظام سپهری این کرات هستند به عنوان زیور و زینت جهان، این را خدا بیان کرده است که ﴿زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾،^{۱۱} این یک؛ بخش دوم اینکه ﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾،^{۱۲} اینها را ما این شهاب سنگ ها را به عنوان رجم هر شیطنتی یا شیطانی قرار دادیم، این دو؛ قرآن اینها را قرار داد. در بخش دیگر هم فرمود ما این کار را کردیم نسبت به قوم لوط و امثال قوم لوط که اینها را سنگ باران کردیم. اینکه فرمود ما اینها را سنگ باران کردیم، از همین شهاب سنگ هایی است که دامنگیر اینها شده است. در سوره مبارکه «عنکبوت» از جریان قوم لوط و امثال آن چنین خبر داد، آیه چهل به بعد سوره «عنکبوت» دارد: ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا﴾، «حاصب»؛ یعنی سنگ. بعضی ها را سنگ باران کردیم. بعضی ها را به وسیله تندباد از بین بردیم، بعضی ها را به وسیله طوفان از بین بردیم. بعضی را سنگ باران کردیم. ﴿مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ﴾، ما «شقّ الارض» داریم، «شقّ السماء» داریم، «شقّ البحر» داریم، «شقّ القمر» داریم. یک وقت دریا را می شکافیم: ﴿اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ﴾،^{۱۳} دریا شکافته می شود. یک وقت «شقّ الحجر» داریم به موسی می گوییم: ﴿اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾،^{۱۴} این چوب را به این سنگ سرد بزن، از این سنگ دوازده چشمه می جوشد. همین کار را کردیم: ﴿اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضْرًا﴾،^{۱۵} این دوازده چشمه از این سنگ جوشید. ما «شقّ الحجر» داریم، «شقّ البحر» داریم، «شقّ القمر» داریم، «شقّ الارض» داریم. گفتیم دهن باز کن قارون را بگیر: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾،^{۱۶} همه گفتند چشم!

۱۱. سوره صافات، آیه ۶.

۱۲. سوره ملک، آیه ۵.

۱۳. سوره شعرا، آیه ۶۳.

۱۴. سوره بقره، آیه ۶۰؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

۱۵. سوره بقره، آیه ۶۰.

۱۶. سوره قصص، آیه ۸۱.

این خدا مدیرعامل و مدبر این نظام هستی است. فرمود ما قوم لوط را سنگباران کردیم: ﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ
 مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ
 لِيُظْلِمَهُمْ﴾^{۱۷} در تمام اینها خطر به عهده خود آنها بود. بنابراین اینکه فرمود قوم ما شطط گفتند یا دو گروه هستند یا
 سنگباران می‌شوند، این سه بخش را در قرآن کریم مطرح کرد که اصل این کرات هستند، شهب دارند، برای عده‌ای
 هم اعمال شده است، این برای قرآن.

در علوم طبیعی سابق که قبل از نزول قرآن کریم بود هم مسئله طبیعیات بود، مسئله شهب بود، شهاب‌سنگ‌ها بود.
 در مسئله اعراب جاهلی در شعرها قبل از مسئله وحی در اشعار جاهلی مسئله شهاب‌سنگ‌ها هم مطرح بود؛ منتها
 آنچه درباره وحی قرآن نازل شده است، یک خبر جدیدی بود. این است که ستاره‌ها حق هستند، شهاب‌سنگ‌ها
 حق هستند، آنها براساس اصول طبیعی خودشان ریخت و ریزی دارند، گاهی هم به فرمان الهی یک عده‌ای سنگباران
 می‌شوند؛ اما این شهاب‌سنگ‌ها غیر از آن ترکش‌های تیرگونه مشتعل است که اینها تیر است، تیر آتشی است،
 تیرانداز دارد، نشانه می‌گیرند و می‌زنند. این پُر شده در آسمان. گفتند چنین چیزی ما می‌بینیم، یک خبر جدیدی بود
 تا به حال چنین چیزی نشده است. فحص کردند ببینند در عالم چه حادثه‌ای اتفاق افتاد، مکه مشرف شدند و این
 قسمت را یافتند. گفتند بله، اینکه ما دیدیم: ﴿أَشْرَأُ أَرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا﴾، برای همین است
 که معلوم شد یک خبر جدیدی آمده، پیغمبری آمد، کتابی آمد، برای اینکه از صدر تا ساقه، از ساقه تا صدر احدی
 راه پیدا نکند، همه‌جا تیرانداز است؛ منتها تیر آسمانی یک حساب است، تیر زمینی یک حساب است، تیر حوزوی
 یک حساب دیگر است.

خدا مرحوم طبرسی صاحب /احتجاج را غریق رحمت کند! شما ببینید /احتجاج مرحوم طبرسی در همان بخش‌های اوّل که نقش علما را ذکر می‌کند، فرمود علما مرزداران هستند، اینها شُهب دستشان است، اینها حَرَس دینی هستند، مرزبانان هستند که از ثغور ما دارند حمایت می‌کنند،^{۱۸} «تَغَرُّ»؛ یعنی مرز. این اوّلین احتجاج مرحوم طبرسی است که فرمود کار علما مرزداری است اصولاً، ثغور دین را، مرز دین را، حرم امن دین را حوزه‌ها دارند اداره می‌کنند که بیگانه راه پیدا نکند. حالا ممکن است کسی گناه بکند؛ ولی مرز دین محفوظ است. مرز قرآن محفوظ است، مرز عترت محفوظ است، مرز مذهب محفوظ است. حالا یا یک عده قبول یا یک عده نکول، این هم همان طور است.

فرمود یک خبر جدیدی است، حالا بررسی کردند دیدند که بله، خبر جدیدی است، پیغمبری آمده است، در مکه آمده، کتاب آورده به نام قرآن، این نه تنها عجیب است، بلکه عجب است و این اقسامی که در جاهلیت بود، در علوم طبیعی بود، اشعار جاهلی بود که شُهب‌سنگ‌ها و اینها هست، درست است؛ اما این تیرهای مشتعل هدف‌دار تیراندازدار این مخصوص زمان نزول وحی است که فرمود این کار را کردند.

پرسش: پس مراد از سماء مراتب مختلفی دارد، سماء دنیا و ماورای دنیا.

پاسخ: غرض این است که این سمایی که ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ﴾،^{۱۹} در بحث دیروز مطرح شد که «دَعْوَةُ الْمَظْلُوم»؛^{۲۰} به آنجا می‌رسد، این است. آن وقت از این ابزار مادی هم استفاده می‌کنند، الآن همین خصم‌هایی که گفتیم، اینها ابزار فرشته‌ها هستند. این طور نیست که این سماء ظاهری گسیخته از سماء باطنی باشد. اینها ابزار دست آنها هستند. اینکه به موسای کلیم فرمود عصا را تو بزن، دوازده چشمه از همین سنگ می‌جوشد؛ یعنی این تحت تدبیر ماست، مگر

۱۸. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۱۷ و ج ۲، ص ۳۸۵؛ «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغَرِ».

۱۹. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

۲۰. خصال، ج ۲، ص ۴۴۱؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۶۸؛ «وَبَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَمَدُّ الْبَصَرِ».

موسای کلیم به دریای غیبی عصا زد، به سنگ غیبی عصا زد؟! کار موسی^۱ کار غیبی است؛ ولی عصا امر مادی است و این سنگ، سنگ مادی است و وجود مبارک موسای کلیم به همین دریا زد، به همین سنگ زد: ﴿أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَيْنًا﴾.

آنها هم همین شهاب‌سنگ‌ها را وسیله قرار می‌دهند؛ البته گاهی هم از راه غیب عده‌ای را یا هدایت می‌کنند یا تعقیب می‌کنند. غرض این است که این دو آیه هم مربوط به حرف‌های جن است که گفتند و جزء کلام وحی نیست و این قصه سوره «جن» غیر از قصه سوره مبارکه «احقاف» است. در سوره مبارکه «ملک» که هم مسئله شهاب‌ها آمده به این صورت است که ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾^{۲۱} بعد در آیه پنج فرمود: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ﴾، قبلاً هم به عرض شما رسید که اینکه دارد هفت طبقه، این گاهی درست است که آن مسائل طبیعی یعنی طبیعی، ریاضی یعنی ریاضی! وقتی می‌گویند آسمان، فضا، هوا، ستاره، شمس و قمر اینها جزء طبیعیات است. وقتی می‌گویند حرکت دوری است، این جزء ریاضیات است. ما فلک نداریم؛ یعنی جرمی داشته باشیم به نام فلک که در این مسیر حرکت کند که این پوست پیازی باشد، این ترسیم شده قدماست نه اقدمین. اقدمین در حرکت این فرشته‌ها مدار قائل بودند، این را در مسائل ریاضی طرح می‌کردند، خط ترسیم می‌کردند برای تفهیم، کم‌کم شده جرم، کم‌کم شده فلک.

بنابر این مسئله طبیعی یعنی طبیعی! مسئله ریاضی یعنی مسئله ریاضی! این هیچ ارتباطی به مسئله فلک ندارد. الآن می‌گوییم زمین به دور شمس حرکت می‌کند، این یک مسئله ریاضی است. زمین به دور شمس حرکت می‌کند، زمین مادی است، حرکت مادی است؛ اما اینکه می‌گوییم دایره‌وار حرکت می‌کند؛ یعنی نه اینکه یک فلکی است، در این

فلک دارد حرکت می‌کند. موجودات دیگر هم همین‌طور هستند. این شهاب بودن قبلاً هم بود؛ اما حالا برای چه کسی بود؟ و برای چه کسی نبود؟ آن را قرآن باید تبیین کند.

پرسش: آیه قرآن دارد که ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^{۲۲}.

پاسخ: بله فلک هم هست به زبان ما سخن گفته است، وگرنه فلک یعنی فضا، نه فلک یعنی آن پوست پیازی و این هم که برخی‌ها می‌گویند این طباق نشان می‌دهد که کره روی کره نیست؛ بلکه برج روی برج است، این برای آن است که خودمان را حساب نکردند. ما الآن در روی کره زمین یعنی کره زمین داریم زندگی می‌کنیم، روی کره زمین داریم زندگی می‌کنیم. این ۳۶۰ درجه هر جایش را شما نگاه بکنید، بشر دارد زندگی می‌کند یا سفر دارد یا حضر دارد. روی این کره قرآن دارد حرف می‌زند، به بشری که در کره ارض است که الآن یک جایش روز است، یک جایش شب است، یک جایش صبح است، یک جایش بعدازظهر است، به این بشری که روی این کره ارض دارد حرف می‌زند، می‌فرماید بالای سر شما هفت طبقه است؛ یعنی هفت تا کره است، نه هفت تا برج است. این کره - کره یعنی کره! - تمام سرزمین این کره بشر دارد زندگی می‌کند. خدا به این بشری که روی کره زمین زندگی می‌کند می‌گوید بالای سر شما هفت طبقه است؛ یعنی هفت کره است. این دلیل نیست که حرف‌های طبیعیین قبلی بد بود و باطل بود و ما باید این را برجی حساب کنیم، هفت طبقه یعنی هفت برج، نه خیر! هفت طبقه یعنی هفت کره؛ منتها فضا مطرح است، هوا مطرح است و مانند آن، نه فلک. آنچه اساس ندارد، فلک است. آنچه اساس دارد، فضا است، آنچه اساس دارد، هوا است و آنچه هم اساس دارد مسئله ریاضی است که در مدار خاص حرکت می‌کند که این مدار دایره است نه مثلاً بیضوی شکل یا اشکال دیگر.

فرمود: ﴿وَإِنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا﴾، حالا یا قبلاً تیر اصلاً نبود یا کم بود؛ ولی الآن هیچ ممکن نیست. سرّش اصرار قرآن است، برای حفظ حرم امن وحی از بالا تا پایین.

«و الحمد لله رب العالمين»